

را با دموکراسی اشتباه گرفته اند. بدیهی است که از این منظر، سرنگونی دولت مصدق، تاثیر چندانی در تداوم استبداد سیاسی در جامعه ایران نداشته است؛ چرا که مصدق اساساً در پی تحقق دموکراسی در ایران نبود و تنها در تلاش بود تا وضعیت غیردموکراتیک اتوریتاریانیستی (اقتدارگرایانه) دوران رضا شاه را، که در طول دهه ۱۳۲۰ متزلزل شده بود، به وضعیت غیردموکراتیک پوپولیستی (توده گرایانه) مطلوب خویش بدل سازد. علی‌رغم این که نقد منتقدینی همچون موسی غنی نژاد بر ماهیت کنش سیاسی مصدق، پر بیراه و یکسره خالی از دقت و صحت نیست و در این قسم انتقادات نکات نظری ظریف و دقیقی را می‌توان مشاهده کرد، ولی ذکر این نکته نیز ضروری است که عملکرد سیاسی مصدق در بسیاری از وجوه خویش، به مراتب دموکراسی خواهانه‌تر از عملکرد سایر نخست‌وزیران ایران از صدر مشروطه تا آن زمان بود. تلاش مصدق برای برگزاری انتخابات آزاد و اعلام اصلاح قانون انتخابات به عنوان یکی از محورهای اصلی برنامه سیاسی اش، و نیز عدم برخورد با مطبوعات منتقد، هنگامی که از قدرت سیاسی و محبوبیت مردمی چشمگیری برخوردار بود، همگی نشانه‌هایی از ماهیت دموکراتیک کنش سیاسی دکتر مصدق به شمار می‌روند. این که در ذهن و ضمیر مصدق ناسیونالیسم یا میهن پرستی ارج و قربی بیش از دموکراسی داشت، بر مخالفت وی با دموکراسی و یا تلاش وی در راستای تضعیف زمینه‌های سیاسی گذار به دموکراسی در جامعه ایران دلالت نمی‌کند. مصدق به سهم خویش تلاش فراوانی به خرج داد تا فرهنگ سیاسی دموکراتیک را در جامعه ایران تثبیت کند. عدم برخورد وی با مطبوعات و مخالفان هتاک و منتقد، یکی از مظاهر این امر بود. اتفاقاً بسیاری از ناظران سیاسی، این شیوه عمل مصدق را یکی از عوامل اصلی شکست سیاسی وی قلمداد کرده‌اند. پاره‌ای از افراد بر مبنای نیت‌خوانی، معتقدند که مصدق بیش از هر چیز با انگیزه قهرمان شدن و به یادگار گذاشتن نامی نیک از خویش در تاریخ ایران زمین، به سرکوب مخالفان خود نپرداخت. اما به نظر می‌رسد که مصدق عمیقاً به آزادی بیان اعتقاد داشت و اگر عدم ممانعت مصدق از تداوم حضور مطبوعات منتقد در فضای سیاسی کشور را عمدتاً ناشی از تمایل وی به ترسیم تصویر مرد آزادی از سیمای سیاسی اش در تاریخ معاصر ایران قلمداد کنیم، دچار نوعی ساده‌اندیشی در باب ماهیت کنش سیاسی مصدق شده ایم؛ چرا که مصدق برای پیشبرد پروژه سیاسی خود، حتی از اتهام دیکتاتوری نیز واهمه‌ای نداشت و از مجلس شورای ملی، درخواست اختیارات ویژه کرد (اختیارات ویژه از زمان روم باستان، در شرایطی خاص به پاره‌ای از رهبران سیاسی اطلاق می‌شد و این افراد، فارغ از داوری مثبت یا منفی در باب مفهوم دیکتاتور، مصداقی از این مفهوم محسوب می‌شدند). به هر حال هر چند که مصدق با هدف ترویج و تثبیت فرهنگ سیاسی دموکراتیک در جامعه ایران از برخورد با بسیاری از مخالفان خود اجتناب کرد، ولی



هومان دوراندیش

نگاهی به دموکراسی خواهی مصدق و کودتای ۲۸ مرداد

مدارا با دشمنانِ مدارا

ملی است. مصدقی‌ها می‌گفتند که مبارزه آنها علیه انگلستان و شرکت نفت انگلیس و ایران مبارزه‌ای است برای کسب استقلال کامل ایران و هدف نهایی آنان نیز تامین آزادی و دموکراسی است. ولی بررسی دقیق سیاست خارجی در دوران مصدق نشان می‌دهد که هدف اولیه و مبرم نهضت که تامین استقلال ملی کشور بود، در عمل به تنها و مهمترین هدف آن تبدیل شد. دستیابی بر این هدف به هر قیمت، عملاً بدان منجر شد که پاره‌ای از نمادهای بنیانی اندیشه‌های لیبرالی و خطمشی‌های دموکراتیک، یعنی انتخابات آزاد و تشکیل مجلسی که واقعاً بیانگر آرزوهای مردم باشد، تحت الشعاع هدف فوق قرار گیرد. با توجه به این بارِ ضدامپریالیستی نهضت ملی، می‌توان گفت که نهضت بیشتر ماهیت ناسیونالیستی داشت تا دموکراتیک. موسی غنی نژاد نیز در این باره می‌گوید: "اندیشه و عمل دکتر مصدق خود گواه بر این است که عقاید و ارزش‌های سنتی وجه غالب، یا شاید بتوان گفت مضمون اصلی تفکر وی است و مشروطه خواهی (حکومت قانون) و دموکراسی برای او بیشتر وسایلی برای رسیدن به هدف اصلی (استقلال ملی) است تا هدف‌های در خود. از این رو می‌توان گفت که این مفاهیم و ارزش‌ها و به طور کلی تجدید از دیدگاه وی اهمیت ثانوی دارد." از نظر منتقدینی همچون موسی غنی‌نژاد، هواداران دموکراسی خواه مصدق، پوپولیسم وی

بسیاری از صاحب‌نظران سیاسی در ایران و جهان، سرنگونی حکومت دکتر مصدق را یکی از علل اساسی ناکامی جامعه ایران در گذار به دموکراسی می‌دانند. از نظر این افراد، کودتای ۲۸ مرداد، زمینه‌های رو به رشد دموکراتیزاسیون در ایران را، لاقلاً در حوزه سیاسی، متوقف ساخت؛ بدین معنا که علی‌رغم پیگیری پروژه توسعه اقتصادی و اجتماعی در رژیم شاه در سال‌های پس از سرنگونی دولت مصدق، پروژه توسعه سیاسی، که در دوره حکومت مصدق در دستور کار قرار گرفته بود، پس از برکناری وی به ورطه فراموشی افتاد و بدین ترتیب زمینه‌های سیاسی گذار به دموکراسی در جامعه ایران، در نتیجه عملکرد اقلیت حاکم (دربار و گروه‌های اقماری آن)، روند رو به رشد خود را از دست داد. البته پاره‌ای از صاحب‌نظران نیز بر این باورند که دولت دکتر مصدق، اساساً دولتی دموکراسی خواه نبود و پروژه گذار به دموکراسی را در دستور کار خود قرار نداده بود و به همین دلیل، سقوط این دولت را نمی‌توان یکی از نقاط عطف تداوم استبداد سیاسی در جامعه ایران قلمداد کرد. به عنوان مثال روح‌الله رضائی معتقد است که دولت مصدق و ایدئولوژی ناسیونالیستی اش، خصلتی عمیقاً دموکراتیک نداشت. وی در این باره می‌نویسد: "مسأله‌ای که لیبرال و دموکراتیک صرف نامیدن ناسیونالیسم دوران مصدق را دشوار می‌سازد مسأله جنبه غالب ضدامپریالیستی نهضت





● **“هانتینگتن حتی این رهنمود را نیز به رهبران مذکور ارائه می کند: ”هرگز در عکس-عملی که در مقابل فشارهای علنی گروه‌های مخالف رادیکال و افراطی نشان می دهید از شیوه ها و معیارهای دموکراتیک استفاده نکنید.”**

●

به رویکردی پیشگیرانه جهت ممانعت از نقش آفرینی و کنشگری این نیروها، ناتوان ظاهر شد و در واقع به جای اینکه - به قول هانتینگتن - “بیرحمانه” بر سر “حریفان تند و افراطی” خود، که برای “متوقف ساختن تغییرات” در پی “اقدامات تندی مانند کودتا” بودند، فرود آید و “ابتکار عمل” را از آنان سلب کند، نوعی تماشگری را در برابر بازیگری آنان در پیش گرفت و این امر سرانجام به سرنگونی دولت مردمی اش منجر شد. علاوه بر این، مصدق علیرغم اینکه گاهی اوقات از پیاده نظام خیابانی نیز استفاده میکرد و مانع از درگیری و زد و خورد فیزیکی هوادارانش (به رهبری داریوش فروهر) با پیاده نظام حزب توده نمی شد، در ماههای پایانی حکومت خود در حالی که به شدت به تاسیس “گارد ملی” (پیشنهاد خلیل ملکی و داریوش فروهر) و یا چیزی شبیه آن نیاز داشت، از تاسیس چنین نیرویی سر باز زد و عملاً راه را برای کنشگری لمپنها و سایر نیروهای اجتماعی حامی محمدرضا شاه در ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ باز گذاشت. تاسیس نیرویی نظامی در جهت حمایت از نهضت ملی شدن صنعت نفت و دولت برآمده از این نهضت، در شرایطی که بخش عمده‌ای از افسران ارتش و سایر مقامات نظامی کشور، به شدت واجد احساسات سلطنت طلبانه و شاه دوستانه بودند، امری بود که در بهار ۱۳۳۲ بیش از پیش ضروری به نظر می رسید با این حال باید افزود که مصدق برای حفظ حکومت ملی خود اقداماتی اصولی و اساسی نیز انجام داد. مثلاً مصدق، لاقول در سال پایانی حکومت خود، کاملاً مطابق این توصیه هانتینگتن به رهبران دموکراسی خواه نظام‌های غیردموکراتیک عمل کرد: “پایه سیاسی خود را استوار بدارید. هر چه زودتر هواخواهان دموکراتیک شدن را در پست‌های کلیدی قدرت در حکومت، در حزب و در ارتش قرار دهید.” گماردن افشار طوس - که از نزدیکان و معتمدان مصدق بود - به ریاست شهربانی و نیز ممانعت مصدق از ملاقات افسران رده بالای ارتش با شاه، اقداماتی در همین راستا بودند. اما روند تحولات سیاسی کشور، بخصوص در شش ماه پایانی حکومت مصدق، به گونه ای بود که ناکافی بودن اقدامات مذکور را به اثبات رساند. آنچه در کنش مصدق به چشم نمی خورد، اتخاذ سیاستی تهاجمی در برابر دشمنان دموکراسی در این دیار استبدادزده بود. در حقیقت مصدق با دشمنان مدارا، مدارا کرد و این خود علت اصلی پیروزی کودتای ۲۸ مرداد در ایران دوران مصدق بود. ▲

او توطئه می کند، هیچ اقدامی علیه آنها انجام نداد. توطئه اول، توطئه ۹ اسفند بود. پس از آن در فروردین ۱۳۳۲، مخالفان مصدق افشارطوس رییس شهربانی را دزدیدند و کشتند. در آن زمان دیگر معلوم بود مخالفان دکتر مصدق آرام نخواهند نشست. مرحوم خلیل ملکی و داریوش فروهر به دکتر مصدق گفتند هر نهضت و انقلابی یک گارد ملی دارد. آنها به مصدق پیشنهاد کردند یک گارد ملی برای حفاظت از نهضت ملی شدن صنعت نفت تاسیس کند. آنها به مصدق گفتند ما افراد این گارد را تامین می کنیم و شما هم مربی و هزینه آن را تامین کنید. اما مصدق این پیشنهاد را قبول نکرد چرا که می گفت حرکت من قانونی است و می خواست تمام اقداماتش را به صورت قانونی پیش ببرد. در واقع باید گفت مصدق هر چند که قابلیت بالایی برای به حرکت درآوردن و بسیج نیروهای اجتماعی داشت ولی فاقد انگیزه و یا توانایی روحی لازم برای مقابله قهرآمیز با نیروهای دموکراسی ستیز جامعه ایران بود. مصدق در حالی که به خوبی می دانست پاره ای از نیروهای اجتماعی و سیاسی تاثیرگذار جامعه ایران (زمین‌داران بزرگ، بخش قابل توجهی از روحانیت، اسلام‌گرایان رادیکال همچون فداییان اسلام، ارتش، شاه و دربار و نیز برخی از متحدین سابقش همچون آیت الله کاشانی، مظفر بقایی و حسین مکی) در تقابل و تخالف با وی به سر می برند و به انحاء گوناگون در تلاشند تا دولتش را زمین گیر و ناکارآمد کنند، در شکل بخشیدن

همین امر یکی از عوامل اصلی شکست پروژه سیاسی کمابیش دموکراتیک وی و به تبع آن، تداوم استبداد سیاسی در دیار “شهنشاهان برخوردار از فره ایزدی” شد. ساموئل هانتینگتن به عنوان یکی از کارشناسان برجسته گذار به دموکراسی، به رهبران سیاسی دموکراسی خواه مستقر در ساختار قدرت توصیه می کند: “برای مقابله با قشری ها که ممکن است برای متوقف ساختن تغییرات به اقدامات تندی (مانند کودتا) دست بزنند - و چه بسا آنها را به چنین کارهایی تحریک کنند- آماده باشید. پس بی رحمانه بر سر آنها فرود آید و حریفان تند و افراطی را که در مقابل تغییر ایستاده اند متزوی کنید و از پای درآورید.” هانتینگتن حتی این رهنمود را نیز به رهبران مذکور ارائه می کند: “هرگز در عکس‌عملی که در مقابل فشارهای علنی گروه‌های مخالف رادیکال و افراطی نشان می دهید از شیوه ها و معیارهای دموکراتیک استفاده نکنید.” اما مصدق روشی دموکراتیک را در برخورد با مخالفان دموکراسی ستیز خویش در پیش گرفت و از توسل جستن به ابزار سرکوب برای منکوب کردن آنان پروا کرد. این رویه مصدق، حتی انتقاد برخی از طرفداران پر و پا قرص وی را نیز در بر داشته است. مثلاً عزت الله سبحانی به عنوان یکی از هواداران دیرین و سرسخت مصدق، در این باره می گوید: “مصدق یک اشتباه فاحش داشت و آن هم این که وقتی از اسفند ۱۳۳۱ متوجه شد مخالفانش آرام نمی‌نشینند و دایماً علیه

